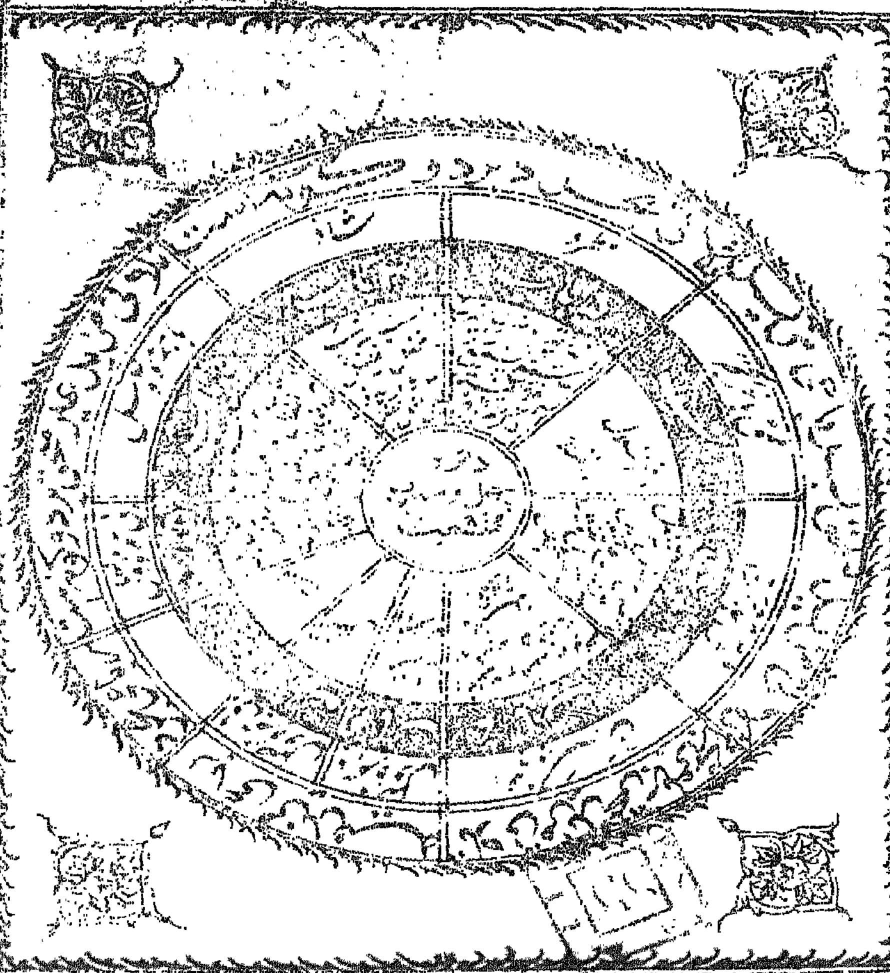
المنة لله که از مجموعه حروف



نسخه شریفه مطبع منشی نولکشور [illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين والصلوة على رسوله محمد وآله
واصحابه اجمعين بدان ارزقك الله تعالى فى الدارين كه جمله
افعال متصرفه واسماى متمكنه از روى تركيب حروف اصلى بر
دو گونه است ثلاثى ورباعى اما ثلاثى آن باشد كه در ماضى
او سه حروف اصلى باشد چون نصر وضرب ورباعى آن باشد
كه در ماضى او چهار حروف اصلى باشد چون بعثر

است یکی مثلث که در ماضی او سه حرف زاید باشد

که در ماضی او حروف زاید نیز باشد تا آنکه در حروف

نیز پیدا گردد است یکی مثلث که بر وزن او

شود که وزن او کلمه آید از اصل و در پنج باب است

باب اول فَعَلَ یَفْعُلُ بفتح العین فی الماضی وضمها فی الغابر

النَّصْر یاری کردن نَصَرَ یَنْصُرُ نَصْراً فهو ناصِرٌ

وذاک مَنْصُورٌ الامر منه اُنْصُرْ

والنهی عنه لا تَنْصُرْ الظرف منه

مَنْصَرٌ والآلة منه مِنْصَرٌ و مِنْصَرَةٌ و مِنْصَارٌ

مَنْصَرانِ و مِنْصَرانِ والجمع منهما مَناصِرُ

افعل التفضیل منه اَنْصَرُ والمؤنث منه

نُصْرَی اَنْصَرانِ و نُصْرَیانِ والجمع منهما

اَنْصَرُونَ و اَناصِرُ و نُصَرٌ و نُصْرَیاتٌ

الفتح گشادن الفتح القتل کشتن الدخول در آمدن

جستن

باب دوم فَعَلَ یَفْعِلُ بفتح العین فی الماضی وکسر العین فی الغابر

الكرمان و كرميان والجمع منها اكرمون و اكارم و كرم و كرميات للتعطف والا
بيار كرم شدن القرب نزديك شدن البعد دور شدن الكثرة بسيار شدن
اما شاذ آنكه وزن او بكثر آيد آنرا سه باب است باب اول وزن فعل يفعل
فيهما چون الحسب والحسبان پنداشتن تصريفه حسب يحسب حسبانا
فهو حاسب وحسب يحسب حسبانا فهو محسوب الامر منه احسب والنهي
لا تحسب الظرف منه محسب والآلة منه محسب ومحسبة ومحساب وتثنيتهما محسبان
ومحسابان والجمع منها محاسب ومحاسيب افعل التفضيل منه احسب والمؤنث منه
وتثنيتهما احسبان وحسبيان والجمع منها احسبون واحاسب وحسب وحسبيات
بدانكه صحيح ازين باب جز حسب يحسب و نعم ينعم ديگر نيامده است النعمة خوش عيش
شدن باب دوم بروزن فعل يفعل بكسر العين في الماضي وضمها في الغابر
بدانكه صحيح ازين باب جز فضل يفضل ديگر نيامده است والبعضي حضر يحضر و نعم ينعم
را نيز ازين باب گويند چون الفضل افزون شدن و غلبه كردن تصريفه
فضل يفضل فضلا فهو فاضل وفضل يفضل فضلا فهو مفضول الامر منه افضل
والنهي عنه لا تفضل الظرف منه مفضل والآلة منه مفضل ومفضلة ومفضال
وتثنيتهما مفضلان ومفضالان والجمع منها مفاضل ومفاضيل افعل التفضيل

أَفْضَلُ والمؤنث منه فُضْلَى وتثنيتهما أَفْضَلانِ وفُضْلَيانِ والجمع منهما أَفْضَلُونَ
وأَفاضِلُ وفُضَلُ وفُضْلَيات الحُضُور حاضر شدن باب سوم بر وزن فَعَلَ
يَفْعُلُ بضم العين في الماضي وفتحها في الغابر بدانكه هر ماضي كه مضموم العين باشد
مستقبل او نیز مضموم العين آید مگر در حرف واحد از فعل عين واو مانند گذشت سكادَ چون
الكَوْد والكَيْدُودَة خواستن ونزديك شدن تصريفه كادَ يَكادُ كَوْداً وكَيْدُودَةً فهو كائِد
وكِيدَ يُكادُ كَوْداً وكَيْدُودَةً فهو مَكُودٌ الامر منه كُدْ والنهي عنه لا تَكُدْ الظرف منه مَكادٌ
والآلة منه مِكْوَدٌ ومِكْوَدَةٌ ومِكْوادٌ وتثنيتهما مَكادانِ ومِكْوَدانِ والجمع منهما مَكاوِدُ
ومَكاوِيدُ افعل التفضيل منه أَكْوَدُ والمؤنث منه كُودَى وتثنيتهما أَكْوَدانِ كُودَيانِ والجمع
منهما أَكْوَدُونَ وأَكاوِدُ وكُوَدٌ وكُودَيات گذشت در اصل كَوُدَ بود ضمه بر واو دشوار
داشتند نقل كرده بما قبل دادند واو بجهت اجتماع ساكنين افتاد بعد دال را بتا بدل
كردند وتا را در تا ادغام كردند كُدْتُ شد و يَكادُ در اصل يَكْوَدُ بود حركت واو نقل كرده
بما قبل دادند پس از جهت فتحه ما قبل واو الف گشت يكاد شد واين لغت را بعضي
از سمع يسمع گويند اما ثلاثي منشعب كه در وي حروف زائد باشد بر دو گونه است
آنكه ملحق برباعي باشد دوم آنكه ملحق برباعي نباشد اما آنكه ملحق برباعي باشد نيز بر
دو گونه است يكي آنكه در وي الف وصل در آيد و ديگر آنكه در وي الف وصل در نيايد اما آنكه در

الف وصل در ابتدا آمده باب اول بر وزن افتعال چون الاجتناب
پرهیز کردن تصریفه اجتنب یجتنب اجتنابا فهو مجتنب و اجتنب یجتنب
اجتنابا فهو مجتنب الامر منه اجتنب والنهی عنه لا تجتنب الاقتطاف چیدن
الاقتناص صید کردن الالتماس جستن الاعتزال یکسو شدن الاحتمال برداشتن الاختطاف
ربودن باب دوم بر وزن استفعال چون الاستنصار طلب یاری
کردن تصریفه استنصر یستنصر استنصارا فهو مستنصر و استنصر یستنصر
استنصارا فهو مستنصر الامر منه استنصر والنهی عنه لا تستنصر الاستغفار آمرزش
خواستن الاستفسار پرسیدن الاستنقاذ رسیدن و رهانیدن الاستخلاف کسی را
بجای خویشتن یا بجای دیگری نشانیدن الاستمتاع برخورداری گرفتن کسی از چیزی
بدانکه این باب لازم و متعدی هردو آمده است باب سوم بر وزن انفعال
چون الانفطار شکافته شدن بدانکه هر فعلیکه برین وزن آید لازم باشد تصریفه
انفطر ینفطر انفطارا فهو منفطر الامر منه انفطر والنهی عنه لا تنفطر الانصراف
بازگشتن الانقلاب برگشته شدن باب چهارم بر وزن افعلال بدانکه این باب
لازم است چون الاحمرار سرخ شدن تصریفه احمر یحمر احمرارا فهو محمر الامر
منه احمر احمر احمرر والنهی عنه لا تحمر لا تحمر لا تحمرر الاخضرار سبز شدن الاصفرار

زرد شدن الاغبرار گرد آلوده شدن الابلقاق ابلق شدن اسپ باب پنجم

بر وزن افعیلال چون الادهیمام سخت سیاه شدن تصریفه ادهامّ

یدهامّ ادهیماما فهو مدهامّ الامر منه ادهامّ ادهامِّ ادهامَّ ادهامِم والنهی عنه لا تدهامّ

لا تدهامِّ لا تدهامَّ لا تدهامِم الاشهیرار گندم گون شدن الاکمیتات کمیت شدن

اسپ الاشهیباب سفید شدن اسپ الاصحیرار خشک شدن نبات بدانکه

این باب لازم ست باب ششم بر وزن افعیعال چون الاخشیشان

سخت درشت شدن تصریفه اخشوشن یخشوشن اخشیشانا فهو مخشوشن

الامر منه اخشوشن والنهی عنه لا تخشوشن الاحریراق وریده شدن جامه الاخلیلاق

کهنه شدن جامه الابلیلاج شور شدن آب الاحدیداب کوژ شدن پشت بدانکه

این باب هم لازم ست ودر قرآن شریف نیامده است باب هفتم بر وزن

افعوّال چون الاجلوّاذ شتافتن تصریفه اجلوّذ یجلوّذ اجلوّاذا فهو مجلوّذ

الامر منه اجلوّذ والنهی عنه لا تجلوّذ الاخروّاط چوب تراشیدن الاعلوّاط

بگردن شتر آویخته بر وسوار شدن یقال اعلوّط البعیر اذا تعلّق بعنقه وعلاه

بدانکه ازین باب چیزی در قرآن نیامده است باب هشتم بر وزن افّاعل

چون الاثّاقل گران بار شدن خود را گران بار ساختن تصریفه اثّاقل یثّاقل

اِدّارَکَ فهو مُدّارِکٌ الامر منه اِدّارَکْ والنهی عنه لاتَدّارَکْ الاِدّارُکُ دررسیدن

و دررسانیدن الاِسّاقُطُ میوه از درخت افکندن الاِثّاقُلُ بسیار گران شدن

الاِصّالُحُ بایکدیگر آشتی کردن **باب ششم** بر وزن اِفْعَلَّ چون الاکدرار تیره

شدن تصریفه اِکْدَرَّ یَکْدَرُّ اِکْدِراراً فهو مُکْدَرٌّ الامر منه اِکْدَرَّ والنهی عنه لاتَکْدَرَّ

الازورار جامه درکشیدن الاِعْوِجاج بازی کردن الاجتناب و رشدن الاِزْوِرار

پیچ پیچ شدن و تاو کردن بدانکه اصل باب اِفّاعَلَ و اِفَّعَلَ تَفاعَلَ و تَفَعَّلَ بوده

تا را ساکن کرده تا را بدل کردند فا را و فا را ادغام کردند از جهت مجانست و مخرج

پس همزهٔ وصل آوردند تا ابتدا بسکون لازم نیاید اما آنکه در الف وصل حرکت

نیاید از آنچ بایست **باب اول** بر وزن اِفْعال چون الاِکْرام گرامی کردن تصریفه

اَکْرَمَ یُکْرِمُ اِکْراماً فهو مُکْرِمٌ و اُکْرِمَ یُکْرَمُ اِکْراماً فهو مُکْرَمٌ الامر منه اَکْرِمْ والنهی عنه

لاتُکْرِمْ الاِسْلامُ مسلمان شدن و گردن نهادن لطاعت الاِیجابُ بردن الاِعْلانُ آشکارا

کردن الاِکْمالُ تمام کردن بدانکه همزهٔ امر حاضر این باب وصلی نیست بلکه قطعی است که

حذف کرده شده است از مضارع او یعنی یُکْرِمُ که در اصل یُؤَکْرِمُ بوده است از برای ثقالت

اُأَکْرِمُ که در اصل اُکْرِمُ بوده است همزهٔ ثانی از جهت اجتماع همزتین افتاد اُکْرِمُ شد

باب دوم بر وزن تَفْعیل چون التَّصْریفُ گردانیدن تصریفه

١٠

١١

صَرَّفَ یُصَرِّفُ تَصْرِیفاً فهو مُصَرِّفٌ وصُرِّفَ یُصَرَّفُ تَصْرِیفاً فهو مُصَرَّفٌ
الامر منه صَرِّفْ والنهی عنه لا تُصَرِّفْ التکذیب کسی را دروغگو داشتن التقدیم
پیش کردن التمکین جای دادن باب سوم بر وزن تَفَعُّل چون التَّقَبُّل
پذیرفتن تصریفه تَقَبَّلَ یَتَقَبَّلُ تَقَبُّلاً فهو مُتَقَبِّلٌ وتُقُبِّلَ یُتَقَبَّلُ تَقَبُّلاً فهو مُتَقَبَّلٌ الامر منه
تَقَبَّلْ والنهی عنه لا تَتَقَبَّلْ التفکّه میوه خوردن التلبّث درنگ کردن التعجّل
شتافتن التبسّم دندان سپید کردن بدانکه در باب تفعّل و تفاعل هر جا که دو تا در اول کلمه
جمع آید روا باشد که یک تا را حذف کنند باب چهارم بر وزن مُفاعَلَه چون
المقاتلة والقتال با یکدیگر کارزار کردن تصریفه قاتَلَ یُقاتِلُ مُقاتَلَةً وقِتالاً
فهو مُقاتِلٌ وقُوتِلَ یُقاتَلُ مُقاتَلَةً وقِتالاً فهو مُقاتَلٌ الامر منه قاتِلْ والنهی عنه لا تُقاتِلْ
المعاتبة والعتاب با یکدیگر عتاب کردن المنازعة والنزاع فرو گرفتن الملازمة
واللزام با هم لازم گرفتن المبارکة برکت نهادن خدای عزوجل با کسی یا چیزی المشارکة
با هم شریک شدن باب پنجم بر وزن تفاعُل چون التقابل با یکدیگر روبرو شدن
تصریفه تَقابَلَ یَتَقابَلُ تَقابُلاً فهو مُتَقابِلٌ وتُقُوبِلَ یُتَقابَلُ تَقابُلاً فهو مُتَقابَلٌ
الامر منه تَقابَلْ والنهی عنه لا تَتَقابَلْ التخاصم با یکدیگر خصومت کردن التخاطب
با یکدیگر سخن گفتن التعارف با یکدیگر شناختن التفاخر با یکدیگر فخر کردن اما رباعی

به دو گونه است یکی مجرد که در وی حرف زائد نباشد و دوم منشعب که در وی
حرف زائد هم باشد اما آنکه در وی حرف زائد نباشد آن یک باب است باب اول
بر وزن فَعْلَلَة چون البَعْثَرَة برانگیختن تصریفه بَعْثَرَ یُبَعْثِرُ بَعْثَرَةً فهو مُبَعْثِرٌ و ذاک مُبَعْثَرٌ
بَعْثَرَة فهو مُبَعْثَر الامر منه بَعْثِرْ والنهی عنه لا تُبَعْثِرْ الدَّحْرَجَة بسیار گردانیدن الزَّلْزَلَة
ساختن القَنْطَرَة پل بستن الزَّعْفَرَة رنگ کردن بزعفران اما بابهای منشعب آن باشد
که در وی حروف زائد باشد و آن بر دو گونه است یکی آنکه در وی همزهٔ وصل باشد دیگر آنکه در وی همزهٔ
وصل نباشد اما آنکه در وی همزهٔ وصل نباشد آن نیز یک باب است باب اول
بر وزن تَفَعْلُل چون التَّسَرْبُل پیراهن پوشیدن تصریفه تَسَرْبَلَ یَتَسَرْبَلُ تَسَرْبُلاً
فهو مُتَسَرْبِلٌ الامر منه تَسَرْبَلْ والنهی عنه لا تَتَسَرْبَلْ التَّبَرْقُع برقع پوشیدن التَّزَنْدُق
زندیق شدن [illegible] اما آنکه در وی همزهٔ وصل در آید آن دو باب است
و آن هر دو باب لازم است باب اول بر وزن افْعِنْلال چون الاِبْرِنْشاق
شاد شدن تصریفه اِبْرَنْشَقَ یَبْرَنْشِقُ اِبْرِنْشاقاً فهو مُبْرَنْشِقٌ الامر منه
اِبْرَنْشِقْ والنهی عنه لا تَبْرَنْشِقْ الاِحْرِنْجام جمع شدن الاِبْلِنْداح فراخ شدن
جایگاه الاِعْرِنْکاس سیاه شدن موی الاِسْلِنْقاء بر قفا افتادن بدانکه این باب
در قرآن شریف نیامده است باب دوم بر وزن افْعِلّال چون الاِقْشِعْرار موی بر تن خاستن

١٢

تصريفه اقشعر يقشعر اقشعرارا فهو مقشعر الامر منه اقشعر اقشعرا اقشعري والنهي عنه
لا تقشعر لا تقشعرا لا تقشعري الاقشعرار سخت ناخوش شدن الاشمئزاز پراگنده شدن
الازمهرار سرخ شدن چشم از خشم الاسمهرار سخت شدن نهار بدانکه این باب در قرآن
آمده است کما قال الله تعالی تقشعر منه جلود الذین یخشون ربهم
اما الملحق بخمسه که ملحق برباعیست نیز بر دو گونه است یکی آنکه ملحق برباعی مجرد باشد دوم آنکه
ملحق برباعی مجرد نباشد اما آنکه ملحق برباعی مجرد باشد آنرا هفت باب است باب اول
بروزن فعللة بتکرار لام چون الجلببة چادر پوشیدن تصریفه جلبب یجلبب
جلببة فهو مجلبب وجلبب یجلبب جلببة فهو مجلبب الامر منه جلبب والنهی عنه
لا تجلبب الشملة نشناختن ولیس هذا الباب فی القرآن باب دوم بروزن
فعنلة بزیادة النون بین العین واللام چون القلنسة کلاه پوشیدن
تصریفه قلنس یقلنس قلنسة فهو مقلنس الامر منه قلنس والنهی عنه لا تقلنس
ولیس فی القرآن باب سوم بروزن فوعلة بزیادة الواو بین الفاء والعین چون
الجوربة پاتابه پوشیدن تصریفه جورب یجورب جوربة فهو مجورب الامر
جورب والنهی عنه لا تجورب الحوقلة سخت پیر شدن ولیس فی القرآن باب چهارم
بروزن فعلوة بزیادة الواو بین العین واللام چون القلنسوة کلاه پوشیدن

تصريفه سرول يسرول سرولة فهو مسرول الامر منه سرول والنهي عنه
لا تسرول اي كمورت آواز بلند كردن وليس في القرآن باب پنجم وزن فيعلة بالحاق الياء
والبيتين چون الخيعلة پيراهن بي آستين پوشيدن تصريفه خيعل يخيعل خيعلة فهو
مخيعل و خوعل يخيعل خيعلة فهو مخيعل الامر منه خيعل والنهي عنه لا تخيعل المسيطر كه
يقال ان الياء فيه مبدلة من الهمزة الساكنة كماشته شدن جاء في القرآن كما
قال الله تعالى لست عليهم بمصيطر بدانكه خوعل در اصل خيعل بود از جهت ضمه ما قبل يا
واو گشت خوعل شد باب ششم بر وزن فعيلة بزيادة الياء بين العين واللام چون
الشريفة اوزون برگهاي كشت بدن تصريفه شريف يشريف شريفة فهو مشريف الامر
شريف والنهي عنه لا تشريف الجزية زر اندودن وليس في القرآن باب هفتم
بر وزن فعلاة بزيادة الالف المبدلة من الياء بعد اللام چون القلساة كلاه
پوشانيدن اصله قلسية فانقلبت الياء الفا لتحركها وانفتاح ما قبلها تصريفه قلسى
قلساة فهو مقلس وقلسى يقلسي قلساة فهو مقلسي الامر منه قلس والنهي عنه لا تقلس
... شدن وليس في القرآن بدانكه قلسى در اصل قلسي بود چون يا متحرك ما قبلش
مفتوح يا را بالف بدل كردند قلسى شد ويقلسي در اصل يقلسي بود ضمه بر يا دشوار داشتند
ساكن كردند يقلسي شد مقلسي در اصل مقلسي بود ضمه بر يا دشوار داشته ساكن كردند

التقای ساکنین شد میان یا و تنوین یا افتاد تقلس شد قلسی بر اصل خود است

تقلسی در اصل تقلسی بود ضمه بر یا ثقیل بود ساکن شد یا الف گشت تقلسی شد تقلس گر

در اصل تقلسی بود یا را از جهت فتحه ما قبل با الف بدل کردند التقای ساکنین شد میان الف و تنوین

الف افتاد تقلسی شد تقلس در اصل قلسی بود یا بعلت جزمی افتاد قلس شد لا تقلس در اصل

لا تقلسی بوده است یا نیز بعلت جزم افتاد لا تقلس شد اما آنکه ملحق بر بائی

منشعب با آن نیز بر دو گونه است یکی آنکه ملحق به تدحرج باشد دوم آنکه ملحق به احرنجم

باشد اما آنکه ملحق به تدحرج باشد آن را هشت باب است باب اول وزن تفعلل

بزیادة التاء قبل الفاء وتکرار اللام چون التجلبب چادر پوشیدن تصریفه

تجلبب یتجلبب تجلببا فهو متجلبب الامر منه تجلبب والنهی عنه لا تتجلبب التغبر

گرد آلوده شدن لیس فی القرآن باب دوم بر وزن تفعنل بزیادة التاء قبل الفاء والنون

بین العین واللام چون التقلنس کلاه پوشیدن تصریفه تقلنس یتقلنس تقلنسا فهو متقلنس

الامر منه تقلنس والنهی عنه لا تتقلنس ولیس فی القرآن باب سوم بر وزن تمفعل

بزیادة التاء والمیم قبل الفاء چون التمسکن بحالت خواری پیدا کردن تصریفه تمسکن

یتمسکن تمسکنا فهو متمسکن الامر منه تمسکن والنهی عنه لا تتمسکن التمندل [illegible]

بستن یقال تمندل الرجل اذا مسح بیده المندیل اعلم ان هذا الباب شاذ

بل هي قبيل النساء ملتى تو نهم اليم اصلا باب چهارم بر وزن تفعلت بزيادة

التاء قبل الفاء وبعد اللام چون التعفرت خبيث شدن يقال تعفرت الرجل اذا

صار عفريتا اي خبيثا تصريفه تعفرت يتعفرت تعفرتا فهو متعفرت الامر منه

تعفرت والنهي عنه لا تتعفرت اعلم ان هذا الباب غريب باب پنجم بر وزن

تفوعل بزيادة التاء قبل الفاء والواو بين الفاء والعين چون التجورب پاتابه پوشيدن

تصريفه تجورب يتجورب تجوربا فهو متجورب الامر منه تجورب والنهي عنه لا تتجورب

التكوثر بسيار شدن ليس في القرآن باب ششم بر وزن تفعول بزيادة التاء

قبل الفاء والواو بين العين واللام چون التسرول ازار پوشيدن تصريفه

تسرول يتسرول تسرولا فهو متسرول الامر منه تسرول والنهي عنه لا تتسرول

الترهوك گذشتن شتاب ليس في القرآن باب هفتم بر وزن تفيعل بزيادة التاء

قبل الفاء والياء بين الفاء والعين چون التخيعل پيراهن بي آستين پوشيدن

تصريفه تخيعل يتخيعل تخيعلا فهو متخيعل الامر منه تخيعل والنهي عنه لا تتخيعل

و التشيطن نافرماني كردن اگرچه اين باب در قرآن شريف نيامده است باب

بر وزن تفعلي بزيادة التاء قبل الفاء والياء بعد اللام كه در اصل تفعلي بوده است ضمه لام

بكسره بدل كردند پس ياء متطرفه ساكن شد التقاء ساكنين ميان ياء و تنوين

١٦

ف ٩٢٤٢٥م ٨٩٤٤ ح ٢٠م ٣ن

منتخب

DATE	NO.	DATE	NO.